

تا باز مار بگردد و شکر باز کردند و دیگر طاقت ادای ایشان  
 نداشتند بانه باین دیار آوردیم که دست تعدی ایشان از ما  
 کوتاه است بخاشی جعفر را گفت بخوان از آنچه بر تو پیشتر فرود  
 آید است جعفر رضی الله عنه آغاز کرد که بعضی خون مقداری  
 بخواند بخاشی چند آن بگفت که محاسن می ترست و اساطیر  
 چند آن بگفتند که کتابهای ایشان ترسند پس بخاشی گفت  
 واقعه که این نور هم از آن مشکوه است که نور موسی بود و هر  
 هر دو یکی است پس بخاشی بان دست گفت واقعه که ایشان از اینها  
 می شمارد چون از پیش بخاشی بیرون آمدند عمر و بن العاص  
 من چیزهای بر سر اصحاب محمد را از آن که همه علم از بنیاد بر آید  
 عبد الله بن ابی سبیه گفت ای عمر چنین مکن که بر چند خالق  
 کرده اند اما خدایتی و صله رحمتی در میانست عمر و شنیدند و بخاشی  
 رسانند که اصحاب محمد عیسی را بسته میخواهند بخاشی جعفر را با  
 سایر اصحاب رضی الله تعالی عنهم مار طلبید و از ایشان پرسیدند  
 در حق محمد صلی الله علیه و آله چه میگویند جعفر رضی الله عنه گفت

من همان میگویم که حضرت حق سبحانه و تعالی گفته است که علی علیه السلام  
 و روح او که بفرم العا کرده است بخاشی ان سخن را شنیدند  
 که از حضرت حق است سبحانه گفته بود که باین خدای  
 که خیزد و سوگو کند در اینست که عیسی نیز همین میگوید که تو گفتی  
 بروید و درین مملکت المین باشید و بچکس متعرض شما نشود  
 بعد از آن قوم خود را گفت که باین ای این دو کس را بگردان  
 که مار ابان حاجتی نیست پس آن دو کس از پیش بخاشی خواار  
 و مجلس مردود و الهدایا و مبعوض البهرا بای بیرون آمدند جعفر  
 با سایر اصحاب رضی الله عنهم با خود شترین حالی در آن  
 دیار اقامت نمودند **و از آنجا آمد** که اساقفه از بخاشی  
 اجازت طلبیدند و بگفتند و ایشان بیست تن بودند  
 پیغمبر را صلی الله علیه و آله در مقام ابراهیم شنیدند و گفتند  
 ترس می بخشند اسقفی که نام وی طاوور بود و مار رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت تویی که گمان می بری که رسول خدای  
 گفت آری طاوور گفت خلق را بچه خوانی گفت بخدای

من همان میگویم